

■ **محمد رضا کائینی**

نام «حاج حسین مهدیان» از مشهور ترین نام‌ها در میان مبارزان نهضت اسلامی و حامیان و معاشران روحانیت انقلابی است. او با رهبران و تئوری پردازان شاخص انقلاب از جمله شهیدان مطهری، بهشتی و مفتح ارتباطی صمیمانه داشت و از منش و تصمیمات انقلابی آنان، خاطراتی از چمنند دارد. آنچه در این گفت‌و شنود از نظر می گذرانید، خاطرات مهدیان از نقش شهید آیت‌الله مفتح در هدایت فعالیت‌های روشنگر مسجد قباست که با همکاری نزدیک وی صورت پذیرفته است. امید است تاریخ پژوهان انقلاب را مفید افتد.

■ ■ ■

به عنوان آغازین سؤال، بهتر است از این نکته شروع کنیم که چه ویژگی‌هایی در شهید آیت‌الله دکتر محمد مفتح وجود داشتند که شهیدان آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی، تصمیم گرفتند مسئولیت مسجد قبا را به ایشان ارجاع دهند؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین. بنده قبل از انقلاب، ۴۰ سالگی می‌شدم که در منطقه‌ای که مسجد قبا در آن ساخته شد، زندگی می‌کردم. در آن موقع شهید آیت‌الله مفتح امام جماعت مسجد جاوید بودند. مسجد جاوید که توسط رژیم تعطیل شد، قرار شد شهید مفتح برای اداره مسجد قبا بیایند. همان‌طور که اشاره کردید این توصیه شهیدان بزرگوار آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی بود. علت هم این بود که این دو بزرگوار به‌خوبی شهید مفتح را می‌شناختند و می‌دانستند انسان نوآور، خلاق و جسوری است و می‌تواند از عهده پروژه‌های بزرگ بر آید.

از مصادیق نوآوری‌های ایشان به نمونه‌هایی اشاره کنید؟ در این باره از ایشان چه دیدید؟

در این باره نمونه‌های بسیاری قابل اشاره است. مثلاً در ماه رمضان، ایشان قزایان مصری را به مسجد قبا دعوت می‌کردند که کار بی‌سابقه‌ای بود و بسیار برای مخاطبان جاذبه داشت، چون تا آن زمان کسی قزایان مصری را از نزدیک ندیده بود. نوآوری دیگر ایشان دعوت عبدالفتاح عبدالمقصود نویسنده مصری کتاب امام علی (ع) بود... همان کتابی که جلد اول آن را آیت‌الله طالقانی ترجمه کردند؟

بله، این کتاب در شش جلد و توسط نویسندگ‌های نوشته شده بود که اگر هم قلیا شیعه بود، اما نمی‌توانست بروز بدهدا نویسنده چنین کتابی در فضایی مثل مصر، باید آدم جالبی می‌بود و شهید مفتح که کتاب را دیده بودند، در سفری که به مصر رفتند از او دعوت کردند به ایران بیاید و ایشان با دختر همسرش آمد.

**واکنش ساواک به این دعوت چه بود؟**

ایشان به منزل ما در همین خیابان مسجد قبا آمدند. به محض اینکه ایشان وارد منزل ما شد، مأموری از اداره آگاهی آمد و سؤالاتی از این قبیل پرسید: ایشان چقدر می‌خواهد بماند؟ قرار است با چه کسانی ملاقات کند؟ برنامه‌اش در اینجا چیست؟...

**آنها از کجا باخبر شده بودند؟**

احتمالاً از طریق اداره گذرنامه، چون مصر و ایران رابطه خوبی نداشتند و طرفین روی بعضی از مسائل حساس بودند. ما توضیح دادیم که ایشان یک شخصیت فرهنگی است و با اادبا و علما ملاقات خواهد کرد و دعوت از او ربطی به مسائل سیاسی ندارد. در هر حال آن‌ما سؤالاتی را پرسیدند و رفتند، ولی هم تلفن و هم رفت و آمدهای ما را کنترل می‌کردند.

**چه کسانی برای ملاقات با عبدالفتاح عبدالمقصود آمدند؟**

مرحوم سید جعفر شهیدی، پدر خاتم‌ایشان سید غلامرضا سمعی‌دی، ایشان کتاب‌هایی تحت عنوان «عذر تقصیر پیغمبر(ص) و قرآن» نوشته بود که کتاب سال هم شد و عبدالفتاح عبدالمقصود ترجمه عربی آن را دیده و شناخته بود. قرار شد علمای تهران در منزل آقای فلسفی و علمای قم در منزل آیت‌الله وحید خراسانی جمع شوند و عبدالفتاح عبدالمقصود را به خانه آنها ببریم، چون تعداد افراد زیاد بود و امکان دید و بازدید فردی وجود نداشت. در مجموع آن سفر بازتاب خوبی داشت.

**از مسجد قبا می‌گفتید. قبل از اینکه شهید مفتح بیایند، مسجد قبا به چه شکل اداره می‌شد؟**

توسط یک هیئت پنج نفره که تصمیم‌ها را با مشورت هم می‌گرفتیم. موقعی که ایشان آمد، فقط قسمت اولیه بیرونی مسجد ساخته شده بود و هنوز شبستان و حیاط و صندوق قرض الحسنه نداشت. به همین دلیل وقتی جمعیت زیاد می‌شد، به‌ناچار در کوچه و خیابان‌های اطراف می‌نشیندند. خوشبختانه اقلب ماه رمضان‌ها که جمعیت زیاد بود، هوا خوب بود. افراد فنی هم که را دیو ترازیمتوری‌ها را تنظیم می‌کردند و صدای سخنران از آنها پخش می‌شد و احتیاجی به بلندگو نبود.

**در هیئت پنج نفره‌ای که اشاره کردید، چه کسانی عضویت داشتند؟**

بنده بودم و شهید مفتح و شهید حاج تقی طرخانی که انسان بزرگوار و کم‌نظیری بودند. حقیقتاً انسانی مثل او که همه زندگی و وجودش را وقف دین و روحانیت کرده بود، ندیده بودم. تمام علما و روحانیونی که ساواک آنها را تعقیب می‌کرد و می‌خواستند در جایی مخفی شوند، روی شهید طرخانی حساب می‌کردند. ایشان در خارج از تهران باغ کوچکی داشت و همه را به آنجا می‌برد.

**به‌نیست به نحوه شهادت این‌س بزرگوار هم اشاره‌ای کنید.**

اتفاقاً فردی هم که ایشان را به طرز ناجوانمردانه‌ای شهید کرد، یکی از همین افرادی بود که شهید طرخانی به او کمک مالی می‌کرد او در خانه حجاج طرخانی می‌رود و دختر کوچک حاجی در راه بازمی‌می‌کند. آن‌نا جوانمرد جلوی روی این دختر که بسیار هم به پدرش علاقه داشت، ایشان را شهید می‌کند. واقعاً قساوت قلب می‌خواهد. فرقاتی‌ها واقعاً بویی از عواطف انسانی نبرده بودند.

**داشتمند. اینطور نیست؟**

بله، دم در خانه ما آمدند و پسرهم آن موقع حدود ۱۵ سال داشت، دم در رفت و برگشت و به من گفت: دو نفر داشجو

## گفت‌وگو

گفت‌وگو: ۸۸۴۹۸۴۲۸



«شهید آیت‌الله مفتح و تکاپوی انقلابی مسجد قبا» در گفت‌و شنود با حسین مهدیان

# ساواک برای مسجد سخنران تعیین می‌کرد!

آمده‌اند و با شما کار دارند! بعد هم اصرار کرد بیاوید و کارشان را راه بیندازید! من که سابقه ترور حجاج‌طرخانی در ذهنم بود، به او گفتم: «برو پسر س که کار دارند؟ اسمشان چیست و از طرف چه کسی آمده‌اند؟» پسرهم رفت و پرسید و آنها پاسخ‌های نامقولی دادند و بعد هم که متوجه شدند، متوجه منظورشان شده‌ام، رفتند!

**شما آنها را دیدید؟**

بله، شبی که آنها را در زندان برده بودند، به دیدنشان رفتم و از آنها پرسیدم: «شما چه جور آدم‌هایی هستید و می‌خواستید جلوی روی یک پسر ۱۵ ساله که می‌خواست کار شما را راه بیندازد، پدرش را ترور کنید؟ فکر نکردید این پسر تا آخر عمرش درباره کمک به دیگران چه فکری خواهد کرد؟» آنها یک مشت پرت و بلا درباره اهداف و آرمان‌هایشان تحویل دادند. معلوم بود خودشان کارهای نسنستند و آلت دست دیگران شده‌اند.

**وظایف هیئت پنج نفره چه بود و حضور شهید مفتح در این هیئت چه کمکی به توسعه و تبلیغ مسجد قبا کرد؟**

این هیئت در روزهای دوشنبه هر هفته، در منزل یکی از اعضا بر گزار می‌شد. برنامه‌هایی مثل دعوت از افرادی مصری، عبدالفتاح عبدالمقصود، برنامه‌های سخنرانی‌های شب‌ها، برنامه‌های ماه رمضان، برنامه‌ریزی برای عید فطر و راهیمایی عظیمی که پس از آن انجام گرفت، همه توسط این هیئت تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی می‌شد. ما آمدن شهید مفتح به این هیئت، جوانان و دانشجویان که همیشه به دنبال پایگاهی بودند که توسط افراد مبارز، پرشور و آگاه با مسائل روز و به قول مقام معظم رهبری «افراد دشمن شناس» اداره شود، به مسجد قبا روی آوردند. شهید مفتح دارای ویژگی‌هایی چون شهامت، صراحت و آگاهی از مسائل سیاسی و مبارزاتی روز بودند که برای جوانان بسیار جذاب بود. همین مسئله موجب موجب شد که مسجد، به شکل پایگاهی برای جوانان انقلابی دربیاید.

**از واکنش‌های رژیم نسبت به فعالیت‌های شهید مفتح در مسجد قبا خاطراتی را نقل کنید. این فعالیت‌ها، چه بازتاب‌هایی در ساواک داشت؟**

ماه رمضان بود و عده‌ای از آقایان نهضت آزادی هم آمده بودند. مسجد هم خیلی از جمعیت پر نبود. در کنار مسجد قبا، دفتر کوچکی هست که شخصیت‌ها از آنجا وارد مسجد می‌شدند. چند افسر و مأمور با کفش از این در وارد مسجد شدند و اجازه ندادند نماز بر گزار

شود و مجلس را تعطیل کردند! جوانان امروز نمی‌توانند باور کنند دعوت از یک سخنران، در آن روزها با چه مشکلاتی همراه بود. کلاstrی محل لیست می‌داد و می‌گفت: فقط از اینها می‌توانید انتخاب کنید و طبیعتاً نام افرادی را می‌دادند که مردم دوست نداشتند! هر وقت می‌خواستیم واعظی را دعوت کنیم که در لیست نبود، باید هزار کلک می‌زدیم و اسم مستعار می‌دادیم و باز هم متوجه می‌شدند و از کوچه‌های پشتی مسجد می‌پرختند و او را دستگیر می‌کردند! فقط قصد داشتیم ۱۰ روز روزه‌خوانی داشته باشیم و این همه گرفتاری داشتیم! وقتی هم می‌گرفتند شکنجه‌ها و آزارهایشان حتمی بود.

**شما در سفر حج هم همسفر شهید مفتح بودید. بر ایمان از خاطرات آن سفر بگویید.**

هم در سفر حج با ایشان همسفر بودم، هم در سفر لبنان. شهید مفتح، آقای خسروشاهی و امثالهم سعی می‌کردند در سفر حج با متفکران کشورهای اسلامی ارتباط برقرار کنند. آن روزها عده زیادی از مأموران ساواک را همراه حجاج می‌فرستادند که مراقب اوضاع باشند و وقتی متوجه این تماس‌ها می‌شدند، مشکلات زیادی را برای فرد ایجاد می‌کردند، از جمله اینکه او را ممنوع‌الخروج می‌کردند یا ویزای مجاز نمی‌دادند.

**و سفر لبنان؟**

جنگ‌زده‌های لبنان به‌شدت در مضیقه و صدمه خورده بودند. ما هیئتی بودیم که مبالغی جمع کردیم و برای کمک به آنها رفتیم. مهندس توسلی هم از انجمن اسلامی مهندسین، ۱۵۰ هزار تومان به منزل من آورد و گفت: حالا که دارید می‌روید، این را هم از طرف ما ببرید. ما به سوریه رفتیم و با امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان که در آن موقع دفترشان در سوریه بود، ملاقات کردیم.

**در این هیئت چه کسانی بودند و در لبنان چه اقداماتی کردید؟**

من و شهید مفتح برادر کوچک‌تر آقای هاشم صیافیان که با نهضت آزادی‌ها اختلاف داشت؛ ما سه چهار روزی در سوریه به ماندیم و شهید مفتح و امام موسی صدر برنامه‌هایی را تدارک دیدند. عده‌ای از مبارزین ایرانی در سوریه آموزش می‌دیدند. محمد منتظری، علی جنتی، جلال‌الدین فارسی و چند نفر دیگر گاهی به زینبیه می‌آمدند، چغیه می‌بستند که شناخته نشوند و از ما اطلاعاتی در باره اوضاع تهران و تصمیم‌هایی که در آنجا گرفته بودیم، می‌پرسیدند. روزی که تصمیم گرفتیم به لبنان برویم، آنها هم تصمیم گرفتند با ما به بیروت بیایند.



می‌شناخت، ما را به کنار دریا برد و زمینی را که بسیار چشم‌انداز زیبایی داشت، به ما نشان داد. قیمت زمین هم بسیار مناسب بود. زمین را خریدیم و آمدیم سند بزنیم که گفتند: طبق قوانین لبنان، خارجی‌ها نمی‌توانند سند را به نام خود بزنند! آقای می‌گیریم که یک شخصیت حقوقی است و ۵۰ درصدش ایرانی و ۵۰ درصد دیگرش لبنانی است و منع قانونی ندارد. پول را دادیم و آقای موسی زمین را به نام مجلس اعلی‌ امضا کردند و به ایران آمدیم تا هیئت امنا و اساسنامه‌ای را برای مرکز تعیین و تدوین کنیم که ماجرای ناپدید شدن ایشان پیش آمد.

از آن سفر خاطره جالبی هم دارم. آقای موسی صدر در صور، یک هنرستان فنی درست کرده بود. یک روز شهید چمران به من گفت: بیا به آنجا برویم. وقتی رسیدیم دیدیم رنگ به صورت هیچ‌کس نیست! فهمیدیم آن روز چهار شهید داده‌اند. شهید چمران با صبر و متانت همیشگی به آنها دلداری داد و آنها را به مقاومت دعوت کرد. تا عصر آنجا بودیم و برگشتیم. مرد بسیار بزرگی بود. چند روزی که آنجا بودیم، جلسات مشترکی با آقای موسی صدر داشتیم. یک شب هم در بیروت مجلسی بود و قزایان معروفی چون عبدالباسط آمده بودند. همه شخصیت‌های برجسته بیروت و آقا موسی صدر و شهید مفتح حضور داشتند. محفل انس دانشینی بود. آن سفر از خاطرات خوب زندگی ماست.

## درد

بنده قبل از انقلاب، ۴۰ سالگی می‌شدم که در منطقه‌ای که مسجد قبا در آن ساخته شد، زندگی می‌کردم. در آن موقع شهید آیت‌الله مفتح امام جماعت مسجد جاوید بودند. مسجد جاوید که توسط رژیم تعطیل شد، قرار شد شهید مفتح برای اداره مسجد قبا بیایند. همان‌طور که اشاره کردید این توصیه شهیدان بزرگوار آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی، تصمیم گرفتند مسئولیت مسجد قبا را به ایشان ارجاع دهند؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین. بنده قبل از انقلاب، ۴۰ سالگی می‌شدم که در منطقه‌ای که مسجد قبا در آن ساخته شد، زندگی می‌کردم. در آن موقع شهید آیت‌الله مفتح امام جماعت مسجد جاوید بودند. مسجد جاوید که توسط رژیم تعطیل شد، قرار شد شهید مفتح برای اداره مسجد قبا بیایند. همان‌طور که اشاره کردید این توصیه شهیدان بزرگوار به‌خوبی شهید مفتح را می‌شناختند و می‌دانستند انسان نوآور، خلاق و جسوری است و می‌تواند از عهده پروژه‌های بزرگ بر آید.

چون چاقگی رفته بودند و گذرنامه نداشتند و قصد داشتند در بیروت هم دوره‌هایی را ببینند. مأموران گمرک به افرادی که با آقای موسی صدر می‌رفتند، به احترام ایشان کاری نداشتند و افراد را با شناسنامه‌های جعلی هم راه می‌دادند!

**در آن مقطع اختلاف شدیدی بین امام موسی صدر و آقای جلال‌الدین فارسی وجود داشت. در این سفر این مسئله مطرح نشد؟**

چرا، اتفاقاً شهید مفتح به امام موسی صدر گفت: می‌خواهم از این فرصت استفاده و این کدورت را برطرف کنم. آقای موسی انصافاً برخورد بسیار بزرگوارانه‌ای کرد و گفت: «با اینکه جلال این طرف و آن طرف حرف‌های تندی علیه من می‌زند، اگر یک‌بار به پیش‌ام برود، آرام نخواهم گرفت، من با ایشان مشکلی ندارم!»

**علت این کار جلال‌الدین فارسی چه بود؟**

آقا موسی هم رهبر شیعیان لبنان بود و هم رئیس مجلس اعلای لبنان و بنا به الزاماتی گاهی که به ایران می‌آمد، مجبور بود با شاه هم ملاقات کند. از جمله ناچار شد در باره چند زندانی با شاه صحبت کند. جلال‌الدین فارسی از این ملاقات‌ها و از اینکه سفیر ایران در لبنان نزد آقای موسی می‌رفت داخلور بود و اینها را به حساب وابستگی به رژیم شاه می‌گذاشت و همه جا به‌خصوص در نشریه‌اش، به شکل حاد و ناچوری به آقای موسی می‌تاخت. اما آقای موسی کوچک‌ترین گلابه‌ای نکرد. همیشه گفتند: اگر کسانی که در مصدر امور هستند بتوانند این‌طور کریمانه برخورد کنند، بسیاری از مسائل و مشکلات حل خواهند شد.

**واکنش امام موسی صدر را به جلال‌الدین می‌گفتید؟**

بله، موقعی که به بیروت رسیدیم، به جلال‌الدین فارسی گفتمیم که: آقای موسی به این شکل برخورد کرد و ظاهراً این سخن روی او تأثیر گذاشت.

**در بیروت چه اقداماتی کردید؟**

قصد داشتیم در آنجا جلساتی بگذاریم که درگیر کمک به جنگ‌زده‌ها شدیم و با شهید مفتح تصمیم گرفتیم در کنار کارهای موقتی و زودگذر، یک کار زیربنایی هم بکنیم. با آقای موسی صدر مشورت کردیم و قرار شد یک مرکز شبانه‌روزی راه بیندازیم که از کودکستان تا دانشگاه را در بر بگیرد و فرزندان خانواده‌های شهدا از ابتدایی تا دانشگاه، در این مرکز باشند و دیگر کسی نگران آنها نباشد. آقای موسی این پیشنهاد را بسیار پسندیدند و قرار شد یک قطعه زمین ۱۵۰ هزار متری خرید شود. آقایی که زمین‌های آنجا را خوب

حسین مهدیان در کنار شهید آیت‌الله مفتح در مناقق مورد حمله اسر آیت‌الله بشارتین

## ۹ جوان

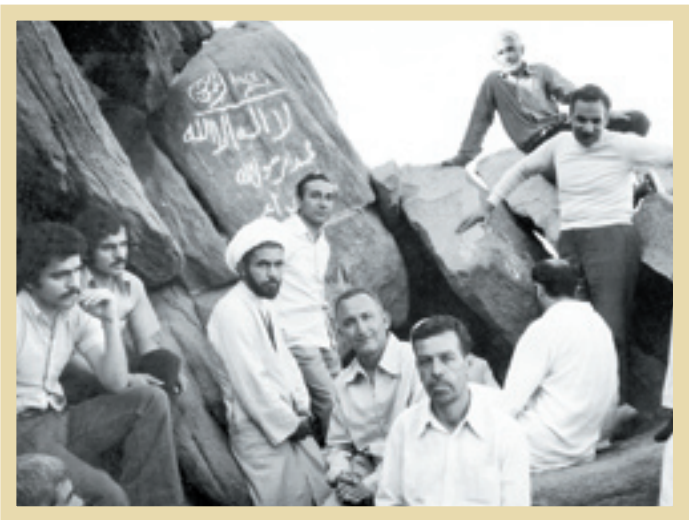
روزنامه جوان | شماره ۴۷۰۲

معاصر هستند.

آن روز خطبه را شهید مفتح خواندند و سخنران هم شهید باهنر بود. انجام این کار در آن شرایط خفقان سنگین، فوق‌العاده دشوار بود. هم باید حرف را می‌زدید و پیام را می‌رساندید و هم به گونه‌ای عمل می‌کردید که ساواک نتواند مزاحمت ایجاد کند. جوانان تشنه شنیدن حقایق بودند و بدیهی است برگزار ی نماز جمعه‌ای با آن کیفیت و کمیت از دست هیچ‌کسی جز شهید مفتح ساخته نبود. واقعیت این است که شهید مفتح در سخنانش، هیچ‌وقت مستقیم به رژیم حرف نمی‌زد که پس از آن گرفتاری درست شود، ولی با نهایت مهارت پیام اصلی را هم به مخاطب می‌رساند و این هوشمندی، زیرکی و ظرافتی را می‌خواهد که کار هر کسی نیست. به نظر من آنهاهی که تندروی می‌کردند، در واقع خودشان را حرام می‌کردند! همه این‌نولوگ‌های شاخص انقلاب همین شیوه شهید مفتح را به کار می‌بردند و در عین حال که پیام را می‌رساندند، گرفتار ساواک هم نمی‌شدند. کسانی که تند می‌رفتند، گرفتار زندان‌های طولی‌المدت می‌شدند و عملاً رابطه آنها با جامعه قطع می‌شد. یادم هست مرحوم آقای انواری به ۱۳ سال زندان محکوم شد. ایشان از داخل زندان پیام داده بود: آقای مهدوی کنی یکسری تحلیل اقتصادی کرده است و ما آنها را می‌خواهیم. این پیام را به آقای فلسفی منتقل کردیم تا بلکه از طریق صمدیان پور، رئیس شهرتانی بتوانیم این نوشته‌ها را به مرحوم آقای انواری برسانیم. هر چه سعی کردیم به آنها تفهیم کنیم اینها یکسری مطالب علمی هستند و سیاسی نیستند، ده‌ها بار ما را بردند و آوردند و بالاخره هم نتوانستیم مطالب را به دست آقای انواری برسانیم.

از نقش شهید مفتح در کمیته استقبال از حضرت امام بگویید. ظاهر ایشان در آن دوره و در این باره، فعالیت‌های زیادی داشتند؟

برنامه‌ریزی‌ها در مسجد قبا انجام شد و مسئولیت همه کارها در بهشت زهرا به عهده شهید مفتح بود. مسئولیت‌ها از قبل تقسیم شده بودند و کنترل بخش بهشت زهرا با آن فشار جمعیت، بسیار دشوار بود. جمعیت به‌قدری فشار آورد که موتور ماشین پاترولی که امام را می‌آورد، سوخت! بعد هم تمام مدت نگران بودیم هلیکوپتر کجا و چگونه بنشیند که امام صدمه نخورد! فشار جمعیت به‌قدری زیاد بود که در تفتش امام، اشکال پیش آمد و تا امام را به جایگاه برسانند، رحمت عجیبی کشیده شد. وقتی امام را به جایگاه رساندند، شهید مفتح اداره



امور را به دست گرفت و به همه گفت: هر کسی کجا بیاستد و چه کار کند! اداره آن مراسم بسیار کار دشواری بود.

**پس از پیروزی انقلاب چه مسئولیت‌هایی بر دوش ایشان قرار گرفت؟**

ایشان رئیس دانشکده الهیات شدند و در آنجا هم نوآوری‌های زیادی داشتند. دیگر فرصت زیادی نداشتند که به مسجد قبا بیایند. ایشان از همه اساتید و شخصیت‌های مهم انقلاب، برای برنامه‌ریزی برای دانشکده الهیات دعوت کرد و نظرات همه آنها را پرسید. فکر بسیار بلندی داشت و نه فقط برای دانشکده الهیات که برای تمام دانشگاه‌ها برنامه‌ریزی‌های جالبی کرده بود که اگر عملی می‌شد، وضعیت فعلی را در دانشگاه‌ها نداشتیم.

**شما هم توسط گروه فرقان ترور شدید. به آن حادثه‌وار تباط عاملان آن با مسجد قبا هم اشاره کنید.**

بله، من و شهید حاج مهدی عراقی را ترور کردند. عده‌ای از آنها به مسجد قبا می‌آمدند. البته ما آنها را نمی‌شناختیم. آنجا جوانان زیادی می‌آمدند و سؤالاتشان را می‌پرسیدند و می‌رفتند. قطعاً آنها هم بین همان‌ها بودند.

**چگونه از شهادت دکتر مفتح باخبر شدید؟**

شنیدم فرقاتی‌ها در دانشکده الهیات به ایشان حمله می‌کنند و ایشان ابتدا از دست آنها فرار می‌کنند! بعد محافظ‌ها جلو می‌دوند که آنها هم به شهادت می‌رسند.

**و سخن آخر**

کسانی که برای رضای خدا کار و تلاش می‌کنند تا آگاهی‌های نسل جوان را بالا ببرند و در این راه از بذل مال و جان و همه چیز خود دریغ نمی‌کنند، تا ابد جاودانه باقی خواهند ماند و شهید مفتح قطعاً یکی از جاودانگان تاریخ ماست.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**